

یکی از مسایل مهم خاورمیانه در طی دهه گذشته، موضوع جامعه مدنی بوده است. بعضی جوامع در این منطقه توانسته‌اند مقدماتی را فراهم کنند ولی عمدتاً فرآیند جامعه مدنی در خاورمیانه موفق نبوده است. این بحث را با اساتید دانشگاه و متخصصین خاورمیانه در میان گذاشتیم. شرکت کنندگان این میزگرد عبارتند از: آقایان دکتر حسین بشیریه، دکتر ناصر هادیان، دکترهای سمتی، اساتید دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، آقای همایون علیزاده کارشناس ارشد خاورمیانه در وزارت خارجه و دکتر حمید احمدی استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و عضو هیات تحریریه فصلنامه مطالعات خاورمیانه. در این بحث با توجه به تحلیل‌های دهه آخر قرن بیستم تا به امروز این مفهوم مطرح می‌شود که خاورمیانه در این امر چه دستاوردهایی داشته و در قبال پیشبرد این پدیده با چه موانع و یا شتاب دهنده‌هایی روبرو بوده است.

دکتر احمدی: اگر اجازه بدهید بحث را با نگاهی کلی به مسئله شروع کنیم. سؤال نخست این است که بعد از یک دهه از آغاز فرآیند دموکراسی یا لیبرالیزم سیاسی در خاورمیانه این فرآیند را چگونه ارزیابی می‌کنید. آیا به نظر شما این فرآیند موفق بوده است؟

دکتر بشیریه: عرض کنم خدمتان که در جهت پیشبرد دموکراسی در منطقه مسایل عمده ای مطرح هست. یکی داخلی و و سائل جنبی آن و یک مجموعه خارجی و جوانب آن. البته عوامل و محدودیتهایی نیز در تمامی کشورهای خاورمیانه وجود دارد. اگر بخواهیم از موانع صحبت کنیم به نظر بنده علی رغم مشکلات کشورهای منطقه هنوز ساختار قدرت و دولت در این منطقه شکل نگرفته است. اگرچه تحولاتی در ساختار فرهنگی دولت اتفاق افتاده. با این حال به نظر می رسد که سیر تحولات گروهی و سیاسی ابعادی را برای ایجاد تحولات لازم دارد. می شود گفت ما از حکومت‌های الیگارش‌ی تأثیر می پذیریم و به نظر می رسد نظام‌های ایدئولوژیک با ایدئولوژی های مختلف تشابهی داشته باشد. بعد از آن حرکت به سوی نوعی دموکراسی آموزشی پیدا شده و سرانجام به نوعی شبه دموکراسی می رسیم. فکر می کنم که این زمینه مناسبی برای پیدایش حکومت‌های متکی بر همان دموکراسی یا شبه دموکراسی باشد. با این تحلیل که الیگارش‌ی هم در آن نقش دارد و فعال و قدرتمند می باشد، ساختارهای حکومتی بر حسب نوع ساختار سیاسی، متفاوت است. ساختار الیگارش‌ی تغییراتی یافته و قالب‌های مختلف به خود گرفته است. در حقیقت بعضی از دموکراسی ها نیز صرف نظر از عنوان خود نوعی بازبچه هستند. در نظام های الیگارش‌ی قدیم در بعضی مقاطع و موارد تغییراتی به وجود آمده است و در بعضی موارد نیز به همان شکل باقی مانده اند. بعضی از این الیگارش‌ی های شکل دموکراسی را دارند و همچنان از ملتها استفاده می کنند. همچنین تحولاتی که در زمینه ای با عوامل نامساعد اتفاق افتاده دموکراسی ها را با بن بست روبرو می سازد. دلیل این است که الیگارش‌ی ها همچنان برقرار هستند و فقط فرم دموکراسی یافته اند.

این تحولات در زمینه های مختلف قابل بررسی می باشد. در زمینه عوامل داخلی باید گفت که نیروهای سیاسی در زمینه های گسترش فعالیت های فرهنگی، اقتصادی و غیره و سرمایه گذاری کرده اند. در صحنه جهانی نیز عوامل مهمی نقش دارند. به نظر می رسد نسل تازه ای در حال شکل گرفتن است که بر خلاف نسل‌های پیشین که انقلابی و مبارزه بودند بیشتر به ملاحظات سیاسی که همان گفتگو و بحث می باشد می پردازند. بنابراین، منظور از

عوامل داخلی این است که زمینه‌ها باید به علت تغییرات موجود تحول پیدا کند، همچنین به علت تغییرات در اقتصاد جهانی تغییراتی در دولتها اتفاق افتاده است. روی هم رفته توسعه اقتصادی در کشورها لازم است و همچنین تخصصی بودن آن زمینه‌های مناسبی را ایجاد می‌کند و نیروهای داخلی را جذب خود می‌سازد.

دکتر احمدی: قبل از پرداختن به مسائل بهتر است به طور مختصر توضیحاتی در مورد بحث مربوط دموکراسی صوری و شبه دموکراسی در حال گذر بدهید که فرق اینها چیست؟

دکتر بشیریه: عرض کنم که طبعاً منظور از دموکراسی صوری، مجموعه‌ای از تشکیلات سیاسی، الیگارشسی است. در واقع اینها شیوه‌های تازه الیگارشسی هستند. فرق دموکراسی صوری با شبه دموکراسی این است که الیگارشسی با دموکراسی صوری ارتباط دارد، در حالی که در مقابل، ارتباط میان شبه دموکراسی‌ها و الیگارشسی کمرنگ‌تر است.

دکتر احمدی: آقای دکتر هادیان، آقای دکتر بشیریه در بحث ساختار قدرت در دولت و تحولاتی که رخ داده علی‌رغم مشکلات موجود در خاورمیانه نگاهی خوشبینانه دارند. نظر شما چیست؟

دکتر هادیان: در مجموع می‌خواهیم بگوییم که دولتهای ما قبل از مدرن با هر نوع تقسیم‌بندی و مفهوم‌بندی که از آن داشته باشیم دارای ویژگی‌هایی متفاوتی از دولتهای مدرن هستند. دولتهای جدید در واحدهای ملت - دولت سازمان یافتند و ملزومات سیاسی، اقتصادی، حقوقی بوجود آوردند. خاستگاه ملت - دولت، غرب بوده و بقیه دنیا نیز بصورتهای متفاوت در این قالبها درآمدند. در کشورهای جهان سوم مفهوم ملت - دولت در بسیاری مواقع خوب فهم و تبیین نشده است و این امر تعارضات و تناقضات زیادی در قوانین اساسی و منازعات فراوانی را نیز در مرحله واقعیت بوجود آورده است. مثلاً در کشورهای غیر پیشرفته

برابری حقوق همه آحاد «ملت» وجود ندارد در صورتی که برابری حقوقی پیش شرط تکوین «ملت» در کشورهای پیشرفته می باشد. همین مشکل در مورد مفهوم واقعیت دولت وجود دارد. دولت در بسیاری از این کشورهای شخصی بوده و سازمان و کار ویژه یک دولت مدرن را دارا نمی باشد.

دومین مطلب مسئله جوامع است. جوامع اکنون قطعاً روند مثبتی را جهت ایجاد و تقویت نهادهای جامعه مدنی طی می کنند. زیرا بالاخره مسئله دانش و نظام جدید آموزش و پرورش این جوامع را با مسائل جدید آشنا کرده است. در این جوامع اقشار آگاهی را داریم و در عین حال خیلی ها در حال باسواد شدن هستند و آگاهی پیدا کردن خواه ناخواه ایجاد تقاضا می کند. ایجاد تقاضا امکان به وجود آمدن موسسات پاسخگو را افزایش می دهد. ما گسترش طبقات متوسط جدید و گسترش طبقه شهری را مشاهده می کنیم. روند مهاجرتی که در حال حاضر از روستاها به سوی شهرها جریان یافته هم مسئله بسیار مهمی است. بدون شک ساختار شهرها برای تکوین و تقویت نهادهای مدنی مساعدتر می باشد. همچنین در شرایط امروز مسئله ارتباطات بی نهایت مهم است و در واقع همه این موارد موجب می شود که جوامع امروز دیگر جوامع ۱۰۰ یا ۲۰۰ سال پیش نباشند. اگرچه آنها بسیار متحول شده اند، اما هنوز توان آن را پیدا نکرده اند که سازمانها، تشکیلات و به عبارتی جامعه مدنی خودشان را به وجود آورند. احزاب هم همین شرایط را دارند یعنی هنوز توان آن را ندارد که طبقات مختلف را نمایندگی کنند و آن را سامان بدهند. انجمن ها دارای تقاضاهای سیاسی و اقتصادی هستند ولی نظام سیاسی توان برآورده ساختن آنها را ندارند. البته من خوشبین هستم که اینها بالاخره شکل مدرنتری خواهند گرفت و نظام سیاسی نیز ظرفیت پاسخگویی را پیدا خواهد کرد. بعد از صحبت هایی که شد به مسئله جهانی شدن می رسم.

جهانی شدن به بحثی بسیار مفصل نیاز دارد، اما جهانی شدن با هر برداشتی که از آن داشته باشیم امروزه در سمت و سویی پیش می رود که زیاد نمی تواند مشوق حرکت های غیر دموکراتیک باشد. برای مثال ملاحظه می کنیم بعضی از کشورهای اروپایی شرقی به مراتب بیش از گذشته رعایت حقوق بشر و اصول دموکراسی را می کنند و این ناشی از فشارهایی

است که در فرآیند جهانی شدن آورده می شود. این گونه فشارها عاملی برای ایجاد رغبت و تشویق حرکت‌های دموکراتیک است و به هر حال مؤثر می باشد.

مورد بعد مسئله فرهنگ و تاریخ و سابقه است که می توان پرسید این عوامل مشوق ایجاد روند دموکراتیک هستند یا خیر؛ تقریباً می توانم بگویم که در اکثریت جوامع خاورمیانه فرهنگ و تاریخ به شدت به اسلام گره خورده است. البته قرائتی که تاکنون از اسلام به عنوان قرائت مسلط وجود داشته چندان مشوق حرکت‌های دموکراتیک نبوده است. در عین حال قرائت دیگری از اسلام وجود دارد که جنبه ایدئولوژیک داشته و برای بسیج و مبارزه، قرائتی بسیار کارا بوده است. قرائت ایدئولوژیک از اسلام به دلیل ریشه داشتن در فرهنگ و تاریخ جامعه ایرانی و معنوی بودن مفاهیم، آداب، رسوم، برای عموم مردم امکان پذیرش عمومی نیز داشته است و در واقع می تواند افراد را بسیج کند. این قرائت ایدئولوژیک از اسلام برای بسیج مردم و مبارزه علیه نظام مستبد بسیار مناسب بوده است. اما اکنون ما شاهد ارائه قرائت دیگری هستیم که سازگاری خیلی زیادی با روند دموکراتیک دارد. قرائتی است که عمدتاً توسط خود متفکران اسلامی ارائه، تدوین و تشویق می شود. براساس این قرائت امکان سازگاری اسلام و دموکراسی وجود دارد و زمینه های پذیرش این قرائت در خاورمیانه اقشار روشنفکر و تحصیلکرده زیاد می باشد. به اعتقاد من ما اکنون شاهد ظهور و تقویت جنبش اسلامی در منطقه و به عبارتی شاهد وجود عکس العمل های اسلامی در سرتاسر منطقه هستیم که اشکال آن در لبنان، مصر و ترکیه متفاوت است. در درون این کشورها می توان شکل گیری عکس العمل های اسلامی را مشاهده کرد. اما این که چرا دوباره اینها در مسیر حرکت اسلامی قرار گرفته اند، به نظر من خیلی طبیعی است، زیرا هم برای بسیج و مبارزه علیه نظام مستقر، ایدئولوژی اسلامی امکانپذیرتر و کارآتر می باشد و هم برای برقراری یک نظام دموکراتیک دخالت اسلام اجتناب ناپذیر می نماید. منتها روشنفکران دچار معضل خاصی هستند. آنها می دانند که ساکنان خاورمیانه خواهان حقوق شهروندی می باشند. آنها دموکراسی جاهای دیگر را می بینند و دلشان می خواهد که حکومت دموکراتیک داشته باشند. آنها هویت خود را براساس ارزشهای اسلامی تعریف می کنند و می خواهند که دموکراسی آنها

بومی و اسلامی باشد. از طرفی دیگر روشنفکران می بینند که حکومتی مستقر است و این حکومت غیردمکراتیک، فاسد و اصلاح ناپذیر می باشد و راهی جز سرنگونی و انقلاب وجود ندارد، لیکن می دانند که با قرائت دمکراتیک از اسلام امکان بسیج مردم و ایجاد اصلاح و تغییر در حکومت مستقر غیر محتمل می باشد. و باز خوب می دانند که با یک قرائت ایدئولوژیک امکان بسیج بیشتر بوده ولی این امر مستلزم استفاده گسترده از خشونت می باشد که آنها از پذیرفتن آن اکراه دارند. به نظر من اکنون این جنبش ها در خاورمیانه بر سر این دوراهی گیر کرده اند که کدام یک از این دو قرائت را انتخاب بکنند. من فکر می کنم خصوصاً برای قشر روشنفکر قرائت دمکراتیک جذاب تر است، منتها ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا این قرائت برای عوض کردن نظام ظرفیت لازم را دارد. در مجموع این گونه می بینیم که جنبشهایی در حال شکل گیری هستند، اما بر سر دوراهی گیر کرده اند که کدامیک از این قرائت ها مناسب خواهد بود. من هم در مجموع خوشبین هستم که در آینده ما به سمت دموکراسی حرکت می کنیم.

دکتر احمدی: بحثهای آقایان دکتر هادیان و بشیریه هر دو خوشبینانه است. نکته موجود در این بحثها این است که ما شاهد نوعی گذار از دوران ایدئولوژیک یا حکومت اقتدار گرایانه به سمت ایدئولوژی زدایی در ابعاد مختلف آن هستیم. من اینجا مایلم ضمن تأیید این قضیه به طرف دیگر قضیه نگاه کنیم. اگر ما ناسیونالیست می بودیم شاهد انواع گرایشهای ناسیونالیستی بودیم. اگر چه هم بود انواع گرایشهای چپی وجود داشت. یعنی سه شاخصه عمده جریانهای ایدئولوژیک خاورمیانه چپ - اسلام و ناسیونالیسم. به همین ترتیب چه چپ ارتودوکس و چه چپ سوسیالیستی خاورمیانه به شکل عربی آن در حال اقتدار گرا بودند و ارزشها و فضیلت هایی را مطرح می کردند که سنگ بنای دولت اقتدار گرا بود. الان ما شاهد این هستیم که در این عرصه ها پدیده هایی رخ می دهد. جناب دکتر سمتی آیا شما گذار از عصر ایدئولوژی گرایی به عصر قرائت های جدید را که در آن اعتدال هست عامل مهمی می دانید؟

دکتر سمتی: صرف نظر از این که ما جهانی شدن را چگونه تعریف کنیم، این دو پدیده به هر صورت با هم تلاقی پیدا می کنند. شاید بشود آن را با دنیای غرب و خود اروپا که در یک زمانی در فاز اولیه جهانی شدن و چنین بحرانی بود مقایسه کرد. زیرا غرب درست در یک چنین شرایطی قرار گرفت که در آن جنبش های اجتماعی مبتنی بر شکاف های طبقاتی و گفتمان انقلابی جای خود را در اروپای قرن ۲۰ به تدریج باز کرد. در آنجا به دلایل متعدد باید گفتمان ها و تلاش های جدید برای مقابله با وضعیت موجود در غالب جنبش های جدید اجتماعی شکل می گرفت. در ارتباط با خاورمیانه شاید هم به یک معنا روندها جنبش های جدید اجتماعی برخاسته از خود خاورمیانه است.

می توان گفت این تجربه ای است برای مقابله با وضع موجود در منطقه، و تعریف مجددی است از هویتی که دچار خدشه شده است. به همین دلیل ما شاهد ظهور جنبش هایی هستیم که ابزارها و اهدافشان کاملاً در این دوره جدید بر ساختارها و نیروهای متفاوت اجتماعی استوار است. بنده شاخص های استفاده از ابزار غیر سیاسی را برای اهداف سیاسی بیشتر مشاهده می کنم. در حالی که شکل های کلاسیک کنش اجتماعی کمتر قابل مشاهده است. شاید به این دلیل که یک گفتمان بسیار هژمونیک و مسلط «دمکراتیزاسیون و حقوق بشر» در سطح جهانی از جمله خاورمیانه را مشاهده می کنیم. در ارتباط با اقتصاد و سازمان اقتصادی کشورها نیروهای مولد و عامل جریانهای اصلاح طلبی از درون بافت اقتصادی و اجتماعی جامعه بیرون می آید. به یک معنا شاید این طبیعت این دوران است که ما شاهد عبور از ایدئولوژی هستیم، چه حالا به دلیل شکست درونشان باشد، و یا دلایلی که قبلاً اشاره شد. به هر حال من فکر می کنم ما در این شرایط قرار داریم که نمی توان یک شبه وضع موجود را عوض کرد. لذا ما شاهد گسترش یک حوزه عمومی هستیم. در این حوزه عمومی علی رغم پایین بودن امکان و پتانسیل بسیج سازمانی و تشکیلاتی، این گفتمان کم کم در حال شکل گیری است و گسترش حوزه عمومی با شکل گیری تعدادی از سازمانهای اجتماعی همراه شده است. این مسئله با توجه به وضع موجود داخلی و مبارزه با طبقات و نیروهای اقتدارگرا است و از طرفی به نوعی از دیگر از اصلاحات بر می گردد. به همین دلیل شاید

بتوان گفت، با الهام از اسلام این جنبشها به نوعی از مبارزه مسالمت آمیز در برابر موقعیت هژمونیک موجود روی آورده اند. اکنون جنبش های سودان، تونس و مصر رنگ و بوی اسلامی دارند. باید ببینیم فضای حکومت های جدید چه می گوید. ما به نوعی می بینیم که دیگر سخن گفتن از خشونت، براندازی و جابجایی ساختار قدرت به طور صریح به سود آنان نیست. لذا به نظر می رسد تحت فشارهای ساختاری که اشاره شد کشورها و جوامع در گفتمان مسلط جهانی با رجوع به مسایل هویتی و فرهنگی خاص خود به شکل تازه ای از حضور و مشارکت در فرآیند مبارزه برای دموکراسی دست می یابند.

دکتر احمدی: جناب آقای علیزاده شما به بحث هایی که مطرح شد چگونه

نگاه می کنید؟

آقای علیزاده: من مسئله را اینگونه مطرح می کنم که آیا خاورمیانه یک هویت منسجم دارد، یا از لحاظ سیاسی و یا اقتصادی و اجتماعی دچار تنوع است. نتیجه این که بررسی چنین کاری دشوار است. شاید دشواری در آن است که ما تحولات خاورمیانه را در قالب های کلیشه ای ببینیم. اما به عقیده من آنچه که ثابت است این است که خاورمیانه هم مثل بقیه نقاط دنیا در حال تغییر است. تغییر و دگرگونی جهان، توسعه ارتباطات، پیشرفت علم و تکنولوژی، همه به توسعه و رشد فکری، اجتماعی و اقتصادی و همچنین رشد سواد عمومی کمک می کنند و باعث می شود تا در این جهان در حال تغییر و تحول، خاورمیانه جدای از این حرکت عمومی جهانی نباشد. اما در عین حال خاورمیانه ویژگی خاص خودش را دارد و از این نظر قطعاً باید مورد توجه قرار گیرد. یعنی مسئله دین بخشی مهم از روند تحول و دگرگونی از تحول اساسی در خاورمیانه است، شاید نقاط دیگر دنیا این گونه نباشد اما در خاورمیانه چنین چیزی به وضوح دیده می شود. و به جرأت می توان گفت در یکی دو دهه اخیر یافتن روند تغییر و تحول منهای دین در خاورمیانه دشوار است. شما مشاهده می کنید که در سودان یک کودتای نظامی صورت می گیرد و حکومتی سرکار می آید که دیدگاه اسلامی دارد. در ترکیه

مشاهده می کنید که انتخابات به همین شکل با حضور و مشارکت حرکت‌های اسلامی است. در الجزایر مشاهده می کنید که انتخاباتی که علیه نظام حاکم صورت می گیرد با شرکت جنبش‌های اسلامی است. در ایران، انقلاب اسلامی صورت می گیرد، در لبنان همین مسئله را به گونه ای دیگر و با بروز و ظهور جریان اسلامی از خلال حرکت ضد صهیونیستی، می توان مشاهده کرد، در فلسطین و در جریان جنبش انتفاضه، شما عنصر فلسطینی را مشاهده می کنید. و در تمامی جریان‌هایی که به حمایت از حرکت انقلاب فلسطین در منطقه رخ می دهد، شما ظهور و بروز جریان اسلامی را بخوبی مشاهده می کنید بویژه که روشنفکران جهان عرب از دیرباز اعتقاد داشتند که انقلاب فلسطین همواره عرصه بروز و ظهور جنبش و انقلاب مردم عرب بوده است. در مورد جهان عرب شما می بینید با گسترش حرکت اسلامی فلسطینی به شکل انتفاضه یا اشکال دیگر تحولات مهمی در عرصه سیاسی - اجتماعی در درون کشورهای عرب و فلسطین رخ می دهد تا آنجا که برخی کشورها را در آستانه مشکلات جدی قرار می دهد. کشورهای همانند اردن، مغرب، مصر از این قبیل هستند. اینها به اصطلاح جنبه‌هایی از واقعیت است و آن این که به سختی می شود دین را در تحولات منطقه بویژه در دوده‌های اخیر استثنا کرد و به عقیده من برخلاف آنچه که تحت عنوان ایدئولوژی زدایی در منطقه اسلامی و بویژه عربی عنوان می شود این منطقه گرایش‌های سریع و مهمی به سمت و سوی اسلام ایدئولوژیک و دگرگون ساز داشته است. اما این که از لحاظ مضمون و مفهوم این تغییر و تحولات چه وضعیتی دارند می توان گفت مقوله به شدت اساسی و مهم است. من گمان نمی کنم این تغییر و تحولات، شکل به اصطلاح طومار پیچیده شده ای را داشته باشد که از قبل شکل گرفته و اکنون کم کم در حال باز شدن است. بلکه همانند رودخانه ای در حرکت است که مثل سیلاب حرکت می کند و در راه خودش به موانع مختلفی بر می خورد. بعضی مواقع در جا می زند و می ایستد، انباشته می شود، از روی صخره رد می شود و گاهی اوقات موانع را دور می زند و گاهی اوقات دچار منجلاب می شود و مشکل و فساد ایجاد می کند. ولی در هر حال بگونه ای مسیر خودش را تصحیح می کند و پیش می رود. به همین خاطر شما حرکت‌های مارپیچی و تغییر و تحولات می بینید. یعنی

تحولات مذکور، در مسیر حرکت خودش، با بهره‌گیری از تجربیات دیگر جریانهای دگرگون‌ساز اسلامی، خود را تصحیح کرده و متناسب با شرایط خاص، روش مناسب را بر می‌گزیند مثلاً تجربه‌ای که در الجزایر رخ داد درس بزرگی برای کسانی بود که در ترکیه جریانات اسلامی را هدایت کردند. یا آنچه در سودان اتفاق افتاده به شکل دیگر، نمادی از تحولاتی است که در سالهای اخیر رخ داده است.

دکتر احمدی: در اینجا نکته مهمی در مورد مذهب در ابعاد مختلف عنوان شد. باید گفت که مذهب و نقش آن در خاورمیانه وجود دارد و مشکلی هم در آن نیست. اما ما می‌خواهیم بحث را به رابطه مذهب و دموکراسی و به ویژه بخش مذهبی آن در فرآیند جامعه مدنی و دموکراسی تمرکز دهیم. آقای بشیریه، آقای هادیان و آقای سمتی به این مسئله که ما شاهد ورود قرائت‌های جدید در دین هستیم اشاره کردند. همچنین به گفتمان دینی که رنگ مشارکتی و معتدل و جهانی و دموکراتیک دارد، اشاره شد. می‌دانیم که بعضی‌ها اسلام را یکی از موانع عمده عدم تحقق دموکراسی در خاورمیانه می‌دانستند و گفته می‌شد به دلیل نفوذ اسلام و عدم تطابق آن با دموکراسی ما نباید زیاد به چشم اندازه‌های دموکراسی در خاورمیانه فکر کنیم. ولی در یک دهه اخیر ما شاهد ظهور یک تحول جدید و بسیار مهم بودیم که براساس آن جنبشهای اسلامی حالت یکپارچگی خودشان را از دست داده‌اند. حرکت بنیادگرایی اسلامی به مفهوم بی‌طرفش پدیدار شده است. دو نوع حرکت شکل گرفته است، گروهی به سمت اعتدال پیش رفته‌اند و بنابراین سیطره رادیکالیسم اسلامی دهه ۶۰ و ۷۰ در حال از بین رفتن است. سید قطب با همه نفوذی که داشت در حال حاضر دارد کم کم به حاشیه می‌رود و تفسیرهای دموکراتیک از دین از قرائتهای این نوع تفکر گرفته می‌شود. مثلاً مشاهده می‌کنید که اخوان المسلمین مصر با حرکت اسلامی تونس، جبهه نجات اسلامی الجزایر و جبهه اقدام اسلامی در اردن همه به همین سمت حرکت می‌کنند. حتی در لبنان اگر ما قضیه مبارزه با اسراییل را کنار بگذاریم حزب الله که یکی از گروههای رادیکال شیعه خاورمیانه بود، اکنون در رابطه با برخورد با نظام سیاسی لبنان برخورداردی دموکراتیک دارد و

قواعد بازی را پذیرفته است و معتدل به پیش می‌رود.

در ایران ما شاهد تحولات دوم خرداد هستیم. در ترکیه بعضی‌ها معتقد هستند که معتدل‌ترین شکل اسلام سیاسی ظهور کرده است و در جاهای دیگر هم ما شاهد این پدیده هستیم. به صورتی که کفه ترازو به سمت قرائت دمکراتیک از دین در حرکت است. کتاب بسیار مهم آقای لئونارد بایندر در دهه ۸۰ تحت عنوان لیبرالیسم اسلامی Islamic Liberalism تزی را مطرح می‌سازد مبتنی بر این که ما نمی‌توانیم دمکراسی و یا به تعبیر آنها لیبرالیسم را در خاورمیانه پیاده کنیم، مگر این که اسلامگرایان خودشان را با آن تطابق بدهند. جمله نویسنده این است که بدون لیبرالیسم اسلامی امکان تحقق دمکراسی در خاورمیانه وجود ندارد. لیبرال کردن اسلام نه به معنای منفی لیبرالیسم، بلکه به معنی دمکرات کردن آن و انطباقش با جامعه مدنی می‌باشد. بنابراین، همه بحث‌هایش را روی لیبرالیسم اسلامی گذارده است. ما اکنون شاهد یک پدیده تازه هستیم. سؤال من از آقای دکتر بشیریه این است که این قرائت جدید چه قدر اهمیت دارد. اگر این گفتمان و یا قرائت جدید از دین مطرح بشود، آیا دمکراسی برقرار می‌شود؟ همچنین مسئله الیگارشی سنتی و سیطره‌اش بر ساختار قدرت تا چه حد بر این پدیده اسلام سیاسی و قرائت جدید مؤثر است؟

دکتر بشیریه: نکته اولی که می‌خواهم بگویم این است که اسلام به عنوان یک سنت و مذهب دینی در منطقه استقرار داشته و اگر ما تاریخ اسلامی را مرور کنیم مشاهده می‌کنیم که شیوه‌های زندگی جدید، تکنولوژی، آداب جدید و اینها همه واکنشهایی بوده است و باز مشاهده می‌کنیم که واکنشها با شیوه‌های تکنولوژی اولیه شروع شده است و بالاخره به دغدغه رابطه اسلام با دمکراسی می‌رسیم. بنابراین، بنده فکر می‌کنم این خیلی طبیعی است که اصلاح طلبی اسلامی باید تکلیف خود را با نظام سیاسی دمکراتیک روشن کند. البته در زمان آیت‌الله نائینی این دغدغه مطرح شد و لی به دلایلی متوقف شد. ما از حیث دموکراتیک کردن دین دوران فترتی داریم، تا اینکه بعد از انقلاب اسلامی به طور کلی یک نوع سازماندهی جدید توسعه دینی شکل می‌گیرد. این با اصلاح طلبیهای دیگر تفاوت اساسی

دارد. می‌دانیم که در آن زمان اصلاح طلبان می‌خواستند یا خودشان را با یک تمدن غریبه و با علم تکنولوژی غربی سازش بدهند و یا این که از همان آغاز با آن مخالفت می‌کردند و خلاصه آنها در آن هنگام تجربه حکومت دینی را نداشتند. بعد از انقلاب اسلامی با یک واقعیت تازه‌ای روبرو هستیم و دغدغه اساسی امروز، اصلاح طلبی اسلامی است با این تفاوت که محتوای آن تجدید سنت نیست. از این حیث این واقعیتی است که باید پذیرفت که به هر حال در گذشته کسانی از اصلاح طلبان در درون سنت حرف می‌زدند و بخشی نیز از بیرون از سنت حرف می‌زدند. این امر فعلاً مهم تلقی نمی‌شود. در نتیجه این واقعیت در حال رخ دادن است و این گونه نیز از سوی مخالفان مطرح می‌شود که اصلاح طلبی‌ها چه بلایی بر سر دین می‌آورد. البته بحث در مورد این مسایل به خصوص در مورد سیاسی‌اش یک بحث تخصصی می‌خواهد. به هر حال من فکر می‌کنم که اصلاح طلبی اسلامی به شیوه دمکراتیک بیشتر به خصلت سیاسی و دمکراسی توجه دارد. البته باید در نظر داشت که این موارد تا اندازه‌ای قابل تعبیر و تفسیر هستند و برخی از احکام قابل تغییر نیستند. ولی در آن حدودی که امکان تغییر و تفسیر وجود دارد، تفاسیر فوق صورت می‌پذیرد.

دکتر احمدی: آقای دکتر هادیان شما در این رابطه چگونه فکر می‌کنید و به فرض روی دادن تحول و گفتمان دمکراتیک آیا امکان برقراری دمکراسی هست و یا این که عوامل دیگری آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد؟

دکتر هادیان: به گفته شما اگر ما گفتگوی دمکراتیک داشته باشیم، آیا دموکراسی در جوامع خاورمیانه محقق می‌شود؟ من در پاسخ به سؤال شما باید بگویم که اگر چه برای برقراری دمکراسی فرهنگ اهمیت دارد اما ساختارهای موجود در یک کشور، موازنه قدرت بین نیروهای سیاسی و اجتماعی، و مواردی همانند اینها عوامل مؤثرتری برای برقراری دمکراسی در جامعه تلقی می‌شوند تا این که فقط مساعد بودن یک فرهنگ را مدنظر قرار دهیم و در این رابطه مثلاً ساختار حکومت، ساختار جامعه، ارتباط حکومت با جامعه به علاوه

فرهنگ و تاریخ گذشته از اهمیت برخوردار است. بنابراین، چنین حکمی صحیح نیست که اگر ما قرائتی دموکراتیک از دین داشتیم، جامعه‌ای دموکراتیک خواهیم داشت.

من بر این باور هستم که اگرچه رابطه دیالکتیکی و دو طرفه بین فرهنگ و گفتمانهای متفاوت از یک طرف و ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از طرف دیگر برقرار است ولی اثر طرف دوم بر طرف اول بیشتر می‌باشد. برای مثال شیعه قبل از این که حکومت را در دست داشته باشد چندان پذیرای ایده مصلحت و در نظر گرفتن زمان و مکان در اجتهاد نبود ولی ملزومات حکومت موجب شد که ما ارزیابی مجددی از این مفاهیم داشته و آنها را به نحوی با قرائت‌های خود از دین سازگار نمایم. اما در مورد اصلاح طلبان لازم می‌دانم بگویم که به نظر من اصلاح طلبان امروزی با اصلاح طلبان دیروز از نظر عمق اندیشه تفاوت زیادی دارند. به نحوی که حتی عمق دید اصلاح طلبان امروز اصلاً با عمق دید گذشتگان قابل مقایسه نیست. به عنوان مثال عمق بحث‌هایی که امروز در ارتباط با مسئله اسلام و مسئله قرائت دموکراتیک از دین مطرح می‌شود با بحث‌های اصلاح طلبان دیروز خیلی متفاوت است. دیدگاه امروز به نظر من خیلی عمیق‌تر است. و این به دلیل تفاوت در ساختارهای امروز و موقعیت عینی جامعه می‌باشد.

دکتر احمدی: جناب دکتر سمتی، اگر شما در این رابطه بحثی دارید بفرمائید. در غیر این صورت بحث را روی مسئله‌ای دیگر یعنی بحث فرهنگ که آقای دکتر هادیان مطرح کردند و این مسئله که دین بخشی از فرهنگ است ببریم. بعضی‌ها در رابطه با بحث‌های جامعه مدنی و مسئله دموکراسی در خاورمیانه این گونه مطرح کرده‌اند که فرهنگ سیاسی منطقه به گونه‌ای است که دموکراسی را بر نمی‌تابد. اما معلوم نمی‌کنند که اجزای مختلف این فرهنگ چیست. گاهی اوقات آنها برای فرهنگ سیاسی یک ویژگی ساختارگرا قایل می‌شوند که براساس آن به نظر می‌رسد کارگزاران قادر نیستند در برابر این ساختار کاری انجام بدهند. با توجه به این مسایل به نظر شما بحث فرهنگ سیاسی تا چه حد مهم است. آیا فرهنگ سیاسی اصولاً دارای استقلال است، یا خودش تابع عوامل دیگری است که با تغییر و

تحول آنها فرهنگ سیاسی هم تغییر می کند؟

دکتر سمّتی: چون بحث بیشتر به تجربه ایران و خاورمیانه در دموکراسی معطوف است، گذشتن از این دوران یعنی دوران شکل گیری ساختارها و تفکر اسلامی پشت سر گذاشتن نقطه مشترکی است که در اندیشه های اجتماعی وجود دارد. ولی من مایلم ویژگی را مطرح کنم که نسل به نسل مطرح بوده است. به نظر می آید بازسازی دین برای پاسخ گویی به شرایط جدید در اصل همانند نقدی که خود روشنفکر غرب از مدرنیته دارد گره خورده است. شاید ماهم خودمان به نوعی در این گفتمان جدید با استفاده از دین و با عبور از دین سنتی به دنبال بازسازی دین و نقد از خودمان هستیم و می خواهیم بدینوسیله خود را از غرب جدا نماییم. به عبارت دیگر تکیه بر سنت و تکیه بر دین با هدف نقد غرب و نقد مدرنیته. شما وقتی مطالب روشنفکران را می خوانید در ذهنشان این ابهام و شک نسبت به غرب و دستگاه روشنفکری غرب را مشاهده می کنید. شاید عبور اهل سنت از این شرایط و به وجود آمدن تفکرات نقادانه ناشی از جنبه غالب داشتن حرکت ها و یا برخورد زودتر و سریعتر به مسئله بوده است. البته بازسازی دین شکل های مختلفی دارد و در کشورهای مختلف به گونه های مختلف صورت می گیرد.

برگردیم به بحث و سؤال در مورد فرهنگ، قطعاً من برای فرهنگ استقلال کامل قائل نیستم. ولی شاید برای فرار از مشکل بحث در رابطه با فرهنگ از مفهوم نسبی بودن استفاده بکنم. یعنی فرهنگ استقلال نسبی خواهد داشت. البته استقلال نسبی فرهنگ به این معنا نیست که فرهنگ را متغیر مستقل نمی دانم، این استقلال نسبی به چه معناست. استقلال نسبی فرهنگ به این معناست که اگر ما به دنبال تأسیس نهادهای جدیدی هستیم که در تاریخ ما کمتر سابقه دارد در هر صورت فرهنگ یکسری معنا سازی مستقل از نهادها می کند. شاید تا حدودی همانند ترکیه و مصر بعضی از نهادهای جدید را درصد سال اخیر تجربه کرده اند. آنها بخشی از فرهنگ سازی خودشان را کرده اند. گفتمان امروز و مشاجره نظری آن، به قدرت این ساختارها بر می گردد.

نهادهایی مثل پارلمان و بحثهایی مثل انتخابات، نهادهای مدنی این دغدغه‌ها تا حدودی به ما این امکان را داده که این دیالوگ را نسبت به کشورهای جدید التأسیس هستند بهتر درک کنیم. لذا قطعاً ساختارها تعیین کننده اند. من فکر می‌کنم که ما وارد دورانی می‌شویم که فرهنگ عنصر جدی و تعیین کننده‌ای برای کنش‌های سیاسی است، ولی آن را شرط کافی نمی‌دانم. حالا ممکن است شرط لازم وجود داشته باشد، اگر ساختارهای سیاسی و اجتماعی اش ساخته بشود، می‌تواند به یک فرهنگ کمک کند و یا آن را به وجود بیاورد. در مورد موج دموکراسی در جنوب اروپا و آمریکای لاتین در مقایسه با خاورمیانه و دادن یک بیلان کار قطعاً جنوب اروپا و آمریکای لاتین به مراتب موفق‌تر از منطقه خاورمیانه بوده اند. ما با آن نسبت موفق نبودیم و می‌توان گفت منطقه خاورمیانه اصلاً توفیقی نسبت به اروپا نداشته است، ولی نسبت به خود ما قطعاً ایران مثبت‌تر عمل کرده است. بعضی‌ها یکی از نکات مهم و موانع موجود این بحث را این می‌دانند که ساختارها نتوانسته اند شکل بگیرند. زیرا ما امکان تأسیس نهادهای مدنی را نداشته ایم. در واقع فرهنگ ما همانند فرهنگ‌های دیگر نتوانسته دموکراسی را در یک بستر نسبتاً مناسب و پذیرا به وجود بیاورد. لذا در بطن تعیین کنندگی فرهنگ، استقلال نسبی ساختارها به همان میزان تعیین کننده اند. به نظر من اگر گفتمان را ایجاد کنیم باید آن را عملی و فراتر از فرهنگ بگیریم. اصلاً مجموعه نهادها، هنجارها و تمام چیزهایی که یک گفتمان را تشکیل می‌دهند به طور غیر قابل تفکیکی به هم مرتبط هستند و در اصل گفتمان مدنی موجود در خاورمیانه شاید برای اولین بار در درون خود در حال ساخت فرهنگ است و لذا چیز جدیدی است که ما هنوز در اول راه آن هستیم.

دکتر احمدی: نکته جالب این است که در اینجا اهمیت بیشتر به بحث گفتمان داده می‌شود تا فرهنگ. فرض این است که چه گفتمانی باید حاکم باشد تا ما تعبیر فرهنگ را از آن مشاهده کنیم. فرض کنید در دوران و عصر ایدئولوژی‌ها اعم از چپ و یا ناسیونالیسم و یا در اسلام سیاسی برداشتها از فرهنگ مطابق با گروه حاکم سنتی بوده است. در دوره‌ای که

ممکن است گفتمان تغییر کند و دموکراتیک شود باز از همان فرهنگ و یا میراث فرهنگی برداشت‌های دیگری می‌شود. مثلاً از قرآن یا در مورد شاهنامه فردوسی دو گونه یا چند گونه برداشت می‌شود. بعضی‌ها در دوره‌ای که گفتمان اقتدارگرا حاکم است نوعی برداشت می‌کنند و در زمانی که گفتمان دموکراسی حاکم است و یا باورهای دموکراتیک و تفسیر یا تحلیل دیگری از آن صورت گیرد، به نوع دیگر برداشت می‌کنند. جناب آقای علیزاده ممکن است شما در رابطه با بحث فرهنگ یا بحث قبلی که خودتان شروع کردید در زمینه نهاد دین و اهمیت مذهب در خاورمیانه نکاتی بفرمائید.

آقای علیزاده: اگر قایل به این باشیم که دین در این مورد نقش مهمی را بازی می‌کند، من فکر می‌کنم جا دارد که در بحث، موانع جنبش دموکراسی در خاورمیانه را به نتیجه برسانیم. بحث به جایی رسید که می‌خواست ثمر بدهد ولی به جای دیگری منتقل شد. حالا شاید برداشت من این گونه بوده است. من دوست دارم از مطالبی که آقایان عنوان کردند به این مقوله بیشتر بپردازم و نتیجه بگیرم. برای نتیجه‌گیری باید عرض کنم اگر جنبش دموکراسی و دموکراتیک در خاورمیانه نخواهد و یا نتواند خودش را با جنبش دینی سازگار کند، هم به دین لطمه وارد می‌شود و هم جنبش دموکراسی ضربه خواهد خورد و این امر سرانجام بسیار خطرناک و ضایعات جبران ناپذیری را در بر دارد. از این جایگاه است که من معتقدم نقش ایران اساسی است. زیرا در بعضی از زمینه‌ها ایران پیش‌گام بوده است. به خصوص مدعی هستم در این یکی دو دهه اخیر مهمترین تغییر و تحول در واقع آن بود که دین را به عنوان یک دین سیاسی در یک قلمرو حکومتی عرضه کرد و نه در چارچوب نظرات و کتابهای مختلف. آقای دکتر هادیان اشاره کردند البته دقیق هم بود، که ما در ایران به تجربه حکومت رسیدیم، حالا این بار به دین به شکلی نگاه می‌کنیم که قبلاً نگاه نمی‌کردیم. اگر دغدغه ما قبلاً معطوف به ۵۰ یا ۱۰۰ نفر در یک نماز جماعت بود و کاری با بقیه و یا حتی غیر مسلمین نداشتیم، اما اکنون چون به حکومتی تبدیل شده‌ایم مسئولیم به دیگرانی که مسلمان نیستند و به فکر ما هم نمی‌باشند، برسیم. بنده فکر می‌کنم بزرگترین نتیجه‌ای که

انقلاب اسلامی در این مسیر تغییر و تحول عرضه کرد سیاسی کردن دین است. به همین خاطر نقش ایران را در مبارزات مختلف نقشی پیشرو و هدایت گر تلقی می کنیم. اهمیت این تحول در ایران این بود که هم خودش دگرگون شد و هم در روند تحول دیگران در منطقه نقش اساسی بازی کرد.

نتیجه می گیریم به همین دلیل اکنون تحولات داخلی ایران و این مسائل مورد توجه ویژه منتقدان سیاسی است. زیرا در هر حال آنها می خواهند بدانند بعد از این مدت برادر بزرگتر چه کار می کند و رشد سیاسی ما چگونه است. ما در واقع خود را به عنوان یک صاحب فکر اندیشه مطرح کرده ایم و نقص های ما نه فقط به خودمان لطمه ای وارد می کند بلکه به جنبشهای دموکراسی در خاورمیانه نیز لطمه ای اساسی وارد می سازد. از این زاویه است که جامعه تشیع در مقام همکاری با دموکراسی در مقایسه با اندیشه اهل سنت پیشرفته تر عمل می کند. ما با وجودی که در بحث شیعه و سنی در منطقه در اقلیت بودیم توانستیم و این حرکت بزرگی بود که امام راحل ایجاد کرد و توانستیم اندیشه های سیاسی تشیع را در خاورمیانه در مفهوم خاص خودش جا بیاندازیم. حال، همان اندیشه سیاسی را در فلسطین در تونس در مصر و یا کشورهای خلیج فارس البته با رعایت مسائل خاص و اسلوبهای متناسب هریک، مشاهده می کنید. اینها را شما همه می دانید و اساساً حرکتی که در ایران آغاز شد به بسیاری از این جنبشهای اصلاح طلب در این کشورها کمک کرد. اکنون ببینید حرفهایی را که در روزنامه ها یا بعضاً در مجلات کشور ایران گفته یا شنیده ایم حتی اگر یک صدم آن را کسی در مصر بزند مهدور الدم می شود. او را تکفیر می کنند و یا اصلاً او را می کشند و کسی هم متوجه نمی شود و نظام قضایی و دولت هم صدایش را در نمی آورد.

در واقع در ایران حالتی ایجاد شده که به جنبش اصلاح طلب در کشورهای خاورمیانه خیلی کمک کرده است به نحوی که تا به امروز این جنبش به خوبی صادر شده است. مثلاً آنها دیگر مشکل تئوریک ندارند. اگرچه امروزه بعضی آن را از زاویه مقاومتش می بینند. اما نکته مهم دیگری از موفقیت آنان در نحوه سازگاری با نظام موجود در دنیا است. بگونه ای که می توانند هدف خود را به بهترین شکل محقق نمایند. به عقیده من تطبیق تفکر و تجربه ایران

در این رابطه، بسیار اساسی بود. ما قابلیت‌های داریم که می‌توانیم بکار ببریم و آن را به بعضی از موارد ربط دهیم اینها مهم است.

اما مشکلات حرکت در خاورمیانه یکی دو تا نیست. بخشی از این مشکلات قطعاً مصالح حاکمیت‌هاست. یعنی بعضی از کشورهای اقتدارگرا در همین منطقه خاورمیانه وجود دارند که اصلاً گوششان بدهکار هیچ حرفی نیست. اصلاً آنها مشکل تئوریک ندارند. آنها با نظام اقتدارگرا حاکمیت پیدا کرده‌اند و حاضر نیستند کنار بروند و شاید هم بدین صورت اصلاً برایشان امکان پذیر نباشد که کنار بروند. علاوه بر این، در بعضی نقاط مداخله و تسلط خارجی مطرح است. شما می‌بینید که در بعضی از مباحث مربوطه جنبش دمکراسی و حقوق بشر، ما مورد اعتراض قرار می‌گیریم. اما در عین حال شما کشورهای همجواری را هم می‌بینید که اصلاً قابل مقایسه با ما نیستند اما هیچ صدایی بر علیه آنها نیست. این به دلیل پوشش دمکراسی نیست بلکه پوششی است که تسلط خارجی برای آنها فراهم می‌کند. وضعیت این کشورها اساساً با وضعیت حرکت‌هایی مثل طالبان کاملاً متفاوت است نه طالبان نه از آن بابت که حرکتی خشن است بلکه از این جهت که قرائتی را مطرح می‌سازد که خطرناک است بخصوص اگر بتواند در اندیشه سیاسی جوامع اسلامی اثر بگذارد که البته من چنین احتمالی نمی‌دهم.

دکتر احمدی: در مورد پیشتازی قیام و تأثیرگذاری ایران در کشورهای منطقه بعضی‌ها این‌گونه مطرح می‌کنند که ما از آغاز مشروطیت این پیشتازی را داشته‌ایم. عده‌ای نقش بسیار مهمی در رابطه با مسئله دموکراسی در ایران قایل هستند. گفته می‌شود پیروزی یا شکست جمهوری اسلامی ایران در اداره یک جامعه مدرن و حل مشکلات اقتصادی و سیاسی مشخص خواهد کرد که آینده چه خواهد بود. حرف بعضی از این نویسندگان ابعاد دیگری را مطرح می‌کند. مثلاً آقای اولیویه روی در کتاب «شکست اسلام سیاسی» که با نام «تجربه اسلام سیاسی» در ایران ترجمه شده مطرح می‌کند که تجربه ایران چه اعراب اسلام‌گرایی را بپذیرند و یا نپذیرند و یا چه بر آنها تأثیر داشته باشد و یا نداشته باشد واقعاً

مهم است. به هر حال مهم این است که ایران در این راهی که در پیش گرفته است پیروز شود و مشکلات اقتصادی و سیاسی و توسعه سیاسی-اقتصادی ایران راحل کند. زیرا اگر پیروز شود برای اسلام سیاسی یک موفقیت بسیار شگفت خواهد بود. بنابراین، اگر با مشکلات و بحرانهایی نیز روبرو شود حداقل از بُعد اسلام سیاسی بر روی آنها تأثیر خواهد گذاشت.

یکی از نویسندگان و فیلسوفان سوری به نام صادق العظم در بحثی پیرامون یکی از مشکلات خاورمیانه به سکولاریزم و تطبیق یا عدم تطبیق آن با اسلام به ایران اشاره کرده بود. به گفته او این که آیا سکولاریزم وجود دارد یا خیر مهم نیست زیرا یک فرآیند می تواند خودش را تحمیل کند. به گفته او نقش ایران در خاورمیانه در سکولار شدن جامعه، البته به تعبیر ایشان، بسیار مهم است. و مثلاً در ارائه پارلمان جمهوریت و نقشی که برای زنان قائل است اهمیت ایران به هیچ وجه قابل انکار نیست. حال به بحث خودمان که فرآیند دموکراسی در خاورمیانه است بازگردیم.

ما در رابطه با عوامل فرهنگی، عوامل دینی و ساختار قدرت بحث کردیم اما بحثی که مطرح می شود بسیار هم قوی است مسئله اقتصاد و نقش عوامل اقتصادی در استقرار جامعه مدنی یا فرآیند دموکراسی است. همچنین به طور اخص بحث دولت رانتی مطرح است و بیان این مفهوم که در بعضی از کشورهای خاورمیانه به دلیل رانتی بودن دولتها، دموکراسی برقرار نمی شود و تا زمانی که چنین پدیده ای وجود دارد امیدی به دموکراسی نیست. حال چه بحث دولت رانتی را در نظر بگیریم و چه بحث عام تر اقتصاد و تأثیر خصوصی سازی یا ظهور بورژوازی و تأثیر آن در دموکراسی را. می خواستم این پرسش را از آقای دکتر بشیریه داشته باشم که چه قدر برای این عامل اقتصادی یا مسئله رانتی بودن با توجه به شرایط فعلی کشورهای خاورمیانه به عنوان یک مانع اهمیت قابل هستیید و چه قدر آن را برای آینده دموکراسی در منطقه مهم می دانید؟

دکتر بشیریه: نکته ای که به نظر می رسد، این است که در شرایط خاص تاریخی کشورهای خاورمیانه باید رسالت رابه ساختار داد. زیرا همه چیز در پرتو ساختار قدرت است.

سرمایه داری، بورژوازی از عاملان تسلط نیروهای خارجی بر اقتصاد در مناطق گوناگون پیدا نشده بلکه یک دولت نوپای ملی که تشکیل دهنده طبقه بورژوا در مقابل کمونیسم بود می تواند بیانگر منافع آن باشد. زیرا در غیاب دولت ملی بورژوازی همه چیز را طلب می نماید در تاریخ ایران، بورژوازی حاوی اندیشه لیبرالی بود لیکن ساختار دولت استاندارد نبود. اصولاً یک عامل نمی تواند بیانگر منافع نیروهای ملی، مذهبی و دولت سنتی باشد. البته امروز دولت در ردیف نخست قرار گرفته و اقتصاد حالتی دولتی پیدا کرده است و دولت لیبرالیستی کارآیی ندارد. به نظر بنده دولت ایدئولوژیک همانند دولتهای کمونیستی متولی راه‌حلهای اساسی تلقی می شود و بنابراین باید بحران مشارکت را رسماً در ارتباط با دموکراسی بازبینی کند. دولت‌های ایدئولوژیک کمونیستی قطعاً در آغاز کار خود نیروهای خودی و بیگانه را تمیز می دادند. بنابراین، نیروهایی بودند که در ساختار قدرت تأثیر داشته بخشی از جامعه بودند که در ساختار قدرت تأثیر دارند. مثل جنبش بلشویک. در چنین حالی قرار نبود بورژوازی در ساختار قدرت باشد. اگر ما دولتی ایدئولوژیک به وجود آوریم که هیچ نسبیتی با دولتهای اروپایی نداشته باشد. از همان آغاز دیده‌ها و شنیده‌ها را تقسیم می کند و حکومت دموکراسی نمی تواند در حیطه آن شکل گیرد. دوم این که دولت ایدئولوژیک بتواند در شکل دموکراتیک مشکل را حل کند و چنین نمی توان اندیشید. اختلاف نظر در این است که بین اسلام و دموکراسی سازگاری نیست. ولی نکته‌ای که در اینجا مطرح می شود بحث خاورمیانه است. از نظر بنده باز ویژگی اصلی دولتهای دموکراسی توجه خاص به جامعه و پیچیدگی‌های آن است. در یکی از تعریفها، دولتهای ایدئولوژیک توانا تر از دولت دموکراسی است. برای این که دولتهای ایدئولوژیک اولاً نیروهای خود را مداوم تدارک می کنند و به دلیل محدود بودن اتکا در بحث تغییرات اصلاً خسارتی به بار نخواهند آورد و البته کارآیی نیز نخواهند داشت. به نظر بنده در دولت ایدئولوژیک رویهم رفته طبقات اجتماعی وجود دارد مگر اینکه از چارچوب مساوات بین المللی دور بمانند. اکنون در خاورمیانه در سوریه در مصر طبقات بورژوازی را ببینند. در این نقاط ساختار اتوکراسی دوفره است. اینها خیلی قوی هستند و در روابط بین الملل متکی بر فشار تبلیغاتی شده اند. بنابراین گاهی

می بینیم که تجارت، بورژوازی همه اینها در فرهنگ فشرده شده است که در ترکیب دولت - ملت شکل می گیرد مسئله اساسی که در ساختار دولت وجود دارد این است که این ساختار بر چه پایه ای است؟ یعنی این که ما نمی توانیم اقتصادی سرمایه داری را بدانیم مگر آن که پایه های نظریات دولت تجاری و عملکرد و وظیفه این دولت را دریابیم. نتیجه این که بنده فکر می کنم که بیشتر تقصیر ما این است که نمی توانیم استخراج درستی از مسایل داشته باشیم. طبقات متوسط دلشان می خواهد که نگاهی بیشتر به فرهنگ اصلی خاورمیانه بیاندازند. به هر حال بوروکراتها روی هم رفته با توجه به ساختار دولتی که دارند چشمانشان به دست دولتهاست و اگر تأثیری هم باشد سیاسی و بین المللی می باشد.

دکتر احمدی: با توجه به ساختار دولت و نقشی که در فرآیند سیاسی - اقتصادی دارد ظاهر بورژوازی یا مسایل اقتصادی یک عامل شکننده بوروکراسی تلقی نمی شود؟ آقای دکتر هادیان ممکن است در مورد بحثهای اقتصادی نظرتان را بفرمایید؟

دکتر هادیان: بحثی که باید بکنیم کارایی است. افزایش کارایی به خودی خود ایجاد رفاه است. به همان میزان که فشار از پایین برای تقاضا بالا می رود توانمندی دولتها در فاصله این فشار کاهش پیدا می کند. شما حتماً در آینده این مشکلات را بیشتر خواهید دید. حتی ممکن است یکی از آثار گروههای فشار جنبشهای دموکراسی باشد و بهر حال با توجه به زمان هنوز برای تحول در فرآیند و یا ایجاد مانع تا آینده قابل تصور و مطمئن و منسجم نشده اند. ما اگر به خود ایران یا کشورهای همانند ایران در جامعه بین المللی نگاه بکنیم، دولت متکفل تأسیس جامعه مدنی است. اگر دقت بکنیم یعنی ما از بالا داریم جامعه مدنی را تعقیب می کنیم. لذا من معتقدم در اصل چه بخواهیم چه نخواهیم دولت نقش تعیین کننده ای دارد اما به همان میزان که بخش خصوصی در ساختار اقتصادی شرکت کند مکمل و کمک کننده است. در هر حال دست به دست یکدیگر دادن مهم می باشد همین طور که در توسعه اقتصادی نقش دولت مهم است.

دکتر احمدی: نکته مهمی در اینجا اشاره شد و آنهم مسئله دولت است. حالا بحثهایی در علوم سیاسی و علوم اجتماعی در مورد بحث تمرکززدایی از دولت ها صورت می گیرد. این واقعیتی است که اکنون همه محققان به این نتیجه رسیده اند که دولت پدیده ای است که نمی شود آن را نادیده گرفت و در همین بحث نیز دکتر بشیریه به این نکته اشاره کردند که دولت اهمیت دارد. به دلایل مختلف چه بخاطر این که شروع کننده جریان توسعه و جامعه مدنی یا اینکه به عنوان یک مانع فرآیند جامعه مدنی در تحقق دموکراسی عمل کند. بحث اساسی که عده ای برای ما طرح می کنند این است که اصلاً ریشه کل این قضیه بر می گردد به مشروعیت سیاسی که دولتهای معاصر خاورمیانه با آن مواجه هستند. به دلایل همان تغییراتی که احتمالاً بحث کردیم از جمله مسئله جهانی شدن، خاورمیانه دارای بحران مشروعیت است و سعی می کند با آن مقابله کند. بخشی از پروژه مقابله با این بحران مشروعیت این است که برخی از نخبگان درون بلوک قدرت می آیند و بحث باز کردن فضای سیاسی را مطرح می کنند که این باعث پیدایش کل جریان موجود جامعه مدنی در خاورمیانه شده است. حالابه عنوان آخرین سؤال می خواهیم این مسئله را مطرح کنیم که آیا امکان مغلوب کردن چنین دولتی وجود دارد؟ یعنی بلوک قدرت و به قول دکتر بشیریه الیگارشی قدرتی که قدرت قهریه در دست دارد، اگر در چارچوب آن عوامل اقتصادی آماده باشد، نیروهای اجتماعی آگاهی پیدا کنند و به لحاظ وجود روشنفکران آیا امکان دارد ایدئولوژی زدایی بشود، فرهنگ سیاسی برای تغییر آماده شود؟ ظاهراً بلوک قدرت در خاورمیانه مسلط است و نمی گذارد تغییر و تحولی رخ بدهد برای اینکه قوه قهریه و قوه اقتصادی در دستش است و قدرت تبلیغاتی نیز دارد. تجربه دموکراسی در خاورمیانه در مصر زودتر از بقیه نقاط شروع شد. دهه ۸۰ انتخابات پارلمانی شد سال ۸۳ و سال ۸۷ چقدر امید به این مسئله بسته شد ولی سال ۹۰ اقتدارگرایی در پی آن آمد و اکنون یک دهه است که جلوی دموکراسی گرفته شده است. بطوریکه در آخرین انتخابات نگذاشتند مخالفان تکان بخورند. این کار توسط بلوک قدرت که به نام حزب دموکراتیک مردم حاکم است صورت گرفت. در الجزایر نظامیان جلوی دموکراسی را گرفتند. در ترکیه درست همین قضیه رخ داد. اردن هم اخیراً این طوری شد. در ایران اگر شما نگاه

کنید می بینید در کل منطقه خاورمیانه یکی از مهمترین تحولات رخ داد یعنی که بخش عظیمی از بلوک قدرت نخبگان خود تغییر و تحول پیدا کرده اند و خواستار دموکراتیک شدن هستند. شما نگاه کنید رئیس جمهور خواستار تحول شده است. اما اصلاً شاهد این پدیده در کشورهای دیگر خاورمیانه نیستیم بلکه جنبشهای اجتماعی احزاب می آیند تا آن لبه و طرد می شوند. با وجود این در ایران بعضی از تحلیلگران معتقدند که حتی این تحول کارساز نیست. چون بهر حال بلوک قدرتی که قدرت اقتصادی را در دست دارد نمی گذارد این تحول در جامعه بماند. سؤال من اینست که بالاخره با تمام این عوامل جانبی چگونه این فرسایش ایجاد می شود؟ اگر شکستن بلوک و فروپاشی آن و تغییر قانونمندیهای حقوقی و انواع و اقسام تحول سیاسی را یکی از شرایط تحقیق جامعه مدنی بدانیم به نظر شما این تحول چگونه رخ خواهد داد؟ آقای دکتر هادیان شما بفرمایید.

دکتر هادیان: من دوباره به بحث قبلی ام برمی گردم به نظر من در دهه آینده ما شاهد تغییر اساسی در منطقه نخواهیم بود. شاید در کشورها مسئولی برود و کسی دیگر جانشین او شود اما آن تغییری که ما اسم آن را می گذاریم تغییر روند دموکراتیک و لیبرالیزسیون و همچنین بازگشت به خود من آن را نمی بینم و نمی توانم بگویم که این مسئله در این جوامع بسرعت در حال پیش رفتن است.

دکتر احمدی: نقطه امیدوارکننده ای که وجود دارد این است که نخبگان سیاسی چه آنهایی که در داخل بلوک قدرت و چه آنهایی که در بیرون هستند بتدریج به این نتیجه خواهند رسید که خوب قادر به حذف کامل نخبگان نیستند و به یک مقطعی خواهد رسید که نتیجه این رقابت و این کشمکش احتمالاً به بازی حاصل جمع صفر می رسد. آنها به این نتیجه می رسند که یا ما باید رقیب را کاملاً حذف کنیم و یا این که به قواعد بازی تن در دهیم. به دلیل پیچیدگیهای جامعه آینده و رشد نیروهای معارض روشن نیست. آنها در ابعاد مختلف اطمینان به این ندارند که بتوانند طرف را کاملاً حذف کنند. بنابراین، بر سر دوراهی قرار می گیرند که

ما یا نقش خود را بدست می آوریم، یا همه چیز را از دست می دهیم. یکی از این دو راه است. بنابراین چون انسان عقلایی است و نخبگان عقلایی فکر می کنند به منافع خودشان فکر می کنند به این معادله می رسیم که پس بهتر است آن راه حل ها را بگذاریم و یا به دلیل مبهم بودن حذفش می کنیم. زیرا ممکن است رقیب ما را حذف کند ما به یک نقطه ای می رسیم که با هم تعادل بسازیم، یعنی یک ائتلاف صورت بگیرد که یک چیزی بدست بیاوریم این بهتر است تا همه چیز را از دست بدهیم. تنها نقطه امید در خاورمیانه این است که نخبگان به اینجا برسند و این آغاز تحقق دموکراسی است. جناب آقای دکتر سمتی شما در رابطه با کل این بحث و مسایل دیگر اگر نظر خاصی دارید بفرمایید.

دکتر سمتی: من معتقد هستم که نقش کارگزاران مهم است ولی ما باید مواظب باشیم و فراموش نکنیم که اگر وجود حکومت‌های نخبگان را بپذیریم کعبه و آمال مدینه فاضله به دست نخواهد آمد. یعنی در اصل میان گفتمان‌های متضاد و گفتمان‌های رقیب یک واقعیت نظم دار و منسجمی وجود ندارد و صرف نظر از واقعیت آرایش نیروها برداشتها متفاوت است. مدلی که ما بدان سو می رویم همانند تجارب کشورهای دیگر، یعنی میثاقی بین بخش دمکراتیک، نیروهای نظامی و انتظامی و بورژوازی و ارتباط بورژوازی ملی با بورژوازی دنیا و تکنوکراتها، نیست. ائتلاف بین این نیروها در آمریکای لاتین نتیجه اش این می شود که دو دهه سه دهه بده و بستان های سیاسی و چرخش دموکراسی های نظامی نهایتاً نوعی دمکراسی اولیه را به ارمان می آورد. در خاورمیانه به آن شفافی و روشنی نیست و به آن واضحی که در آمریکای لاتین وجود داشته هرگز نخواهد بود. واقعاً سخت است پیش بینی این که علی رغم اینکه ما می دانیم نخبگان مسلط داریم و بخشهایی از حاکمیت بتدریج به این واقعیت پی می برد که فشارها از پایین خیلی افزایش می یابد در واقع نوعی مبارزه از پایین و مقاومت از بالا است. در هر صورت حالت خوب و ایده آلی ندارد.

حالا در نهایت اتفاقی که آنجا خواهد افتاد این است که ما در طی سالیان سال باید در وضع نامعلوم بسر ببریم تا نهایتاً فشارهایی که ساختاری است گسترده شود. در هیچ

شکلی نمی‌توانیم از آن فرار کنیم که به آن موقعیت برسیم. به عبارت دیگر چون در آمریکای لاتین در نتیجه فقر و نابرابری یک فشار از پایین وجود داشته به همین دلیل برای آنها راحت‌تر بوده تا از طریق نیروهای ساختاری فشار و تحرک سیاسی در ساخت قدرت تغییر ایجاد کنند ولی در خاورمیانه در قالب کشورها این وضعیت و این گونه فشارها ضعیف است به خصوص در کشورهای حوزه خلیج فارس.

دکتر احمدی : جناب آقای علیزاده شما به عنوان اختتام این بحث اگر مطلبی دارید بفرمایید.

آقای علیزاده : من به این کشورها بدبین نیستم و یا حداقل نسبت به کل خاورمیانه بدبین نیستم. ما می‌توانیم به مسئله اعتراض به عنوان یک محرکه نگاه کنیم. در یک جا ممکن است گفتمان جواب بدهد بویژه آنجا که بحث دولت اصلاح طلب وجود دارد. در جای دیگری ممکن است به دلیل شرایط نظام اقتدار گرای مسلط که بویژه مصالحش با بیگانگان بیوند خورده، عنصر خشونت به شکل یک محرک اولیه جواب بدهد.

دکتر احمدی : ضمن تشکر از اساتید محترم برای حضور در این میزگرد به عنوان جمع بندی از تمامی بحث آنچه برداشت کردیم باید گفته شود به هر حال استقرار جامعه مدنی و نوعی سیستم دموکراتیک در منطقه امکان پذیر است. اما با توجه به اینکه بهر حال این پدیده همانند غرب به زمان نیاز دارد ما باید در آینده منتظر باشیم که تغییر و تحولات به چه سمتی پیش می‌رود. تحول در مسائلی که امروزه در جامعه مطرح است، ظهور نیروهای اجتماعی جدید و تحولات اقتصادی و همچنین پدیده‌هایی که در سطح بین‌المللی رخ می‌دهد مسئله جهانی شدن، فشارهای اقتصادی و سیاسی که در عرصه بین‌المللی در جریان هست و همچنین خواسته خود نیروهای اجتماعی برای ایجاد یک فضای باز سیاسی بیشتر امکان بازگشت و تداوم اقتدارگرایی را غیرممکن می‌کند. به هر حال جامعه مدنی یک ضرورت است

و این که تا چه زمانی این قضیه تحقق پیدا کند بستگی به مسایل مختلفی دارد که یک حکم کلی نمی‌توان در مورد آن صادر کرد. ممکن است در بیشتر کارها متوقف بشویم ولی در مجموع جای خوش بینی هست. شروع آن غیرقابل بازگشت می‌باشد. از حضور همه شما تشکر می‌کنم. □

